

خدا نام به

فی سر

مستمع (جمع) با

مثنوی تطبیقی و تحلیلی شرح و نقد

زرین کوب عبدالحسین دکتر



طول در انسان روح که می‌داند احوالی و حکایت‌ها تفسیر و نی‌نامه «تطویل» را مثنوی که کسی برای ماده زندان در اینجا چون و است کرده طی حس دنیای تا جان عالم نیستان از که درازی و دور راه‌های ماوراء پاک دنیای و جان‌ها قلمرو که خویش مبدأ به دوباره و بردارد پیش از را گون گونه می‌کوشد است گشته اسیر و رمز صورت در آن وقایع جزئیات و فرعی حوادث که می‌آید نظر به روحانی حماسه‌ی مثنوی بازگردد، است حس می‌شود. تصویر مختلف قصه‌های و حکایات شکل به

نشان ماده دنیای بند و دام از رهایی برای را روح کشمکش‌های رمزی، غیر و رمزی قصه‌های این مجموع اما هومیروس قصه در آنچه مثل و می‌ماند روحانی اودیسه نوعی به تمثیلی و رمزی لحاظ از مثنوی بدین‌گونه، می‌دهد. سر از می‌باید خویش موطن به بازگشت راه در روح که را خطرهایی است آمده یونانی قهرمان اودیستوس احوال در می‌دهد. نشان جان‌ها عالم به حس عالم از صعودی قوس در را روح سیر خط واقع در و می‌نماید تصویر بگذراند

در خویش نزولی قوس طی در وی که است خطرهایی و منزل‌ها از روح مجدد عبور شامل البته سیر خط این است، برده خاطر از یا است گرفته نادیده را آنها است داشته حسی عالم تجربه برای که هیجانی و شوق بحبوحه آن و وطن به بازگشت فکر است، نیافته دیگر حاصل ماده در اسارت و حبس جز خویش مسافرت این از چون اما برمی‌وی در را خطر گونه هر با رویارویی میل دوباره می‌کند دعوت جان‌ها عالم به باز را او که نامرئی اتصال رشته فنا و یقین مرتبه تا جزوی عقل و حس مرحله از و سازد خویش سیر خط را صعودی قوس تا دارد وامی را او و انگیزد شکایت و حکایت در «نی‌نامه» در که وی صعود و نزول این کند. طی دوباره را دشوار منزل‌های و پرخطر مرحله‌های روحانی حماسه نوعی مثنوی از و می‌یابد بیان مجال تمثیل و رمز زبان به مثنوی باقی در است، آمده اشارت به نی هست، او بازگشت راه در که دشواری‌هایی و خطرهای تمام با اصلی موطن به را دیستوس او بازگشت گویی که می‌سازد نماید. می‌تصویر روحانی رمز یک صورت در

ضروری ارتباط واحد کل با احیاناً که نیز فرعی داستان‌های بر دیگر، حماسه هر مثل هم مثنوی این همه، با هست. مشتمل نمی‌آرد خلل جان‌هاست موطن و ارواح عالم به روح بازگشت اینجا که هم حماسه وحدت در و ندارد در روح احوال تصویر و تفسیر که را مثنوی حماسی ماهیت و اصل ضمنی، داستان‌های و فرعی حوادث این وجود توان نمی‌روحانی حماسه‌ی جز را آن بدین‌گونه و کند نمی‌نفی است حس ماوراء دنیای به حس دنیای از بازگشت خواند.

طریق از را آن عبور و ماده دوزخ به را روح سفر رمزی به‌طور که لحاظ همین از هم دانته الهی کومدیی که چنان در مراحل این تصویر اما است. روحانی حماسه‌ی می‌کند تصویر روحانی عقل بهشت به را آن عروج و نفس، برزخ پرداخته پیش طرح فاقد که مثنوی در ولیکن دارد. بیشتر وضوح و انسجام دارد، ساخته پیش طرح که دانته کومدیی کند تلقی نی‌نامه تدبیل و تطویل را مثنوی تمام می‌تواند که کس آن فقط غالباً و است پیچیده رمز پرده در هست، هم

چهارچوبه در آسانی به که داستان‌هایی و فرعی حوادث کثرت به توجه با نیز این و می‌یابد، بیرون پرده این از را آن دارد. بسیار دشواری نمی‌گنجد حماسه وحدت



ظاهری صورت و قالب می‌کند، روحانی حماسه یک را مثنوی که رمزی معنی خلاف بر حال، هر در نظرگاه از حقیقت و شریعت به مربوط مسایل آن، در که می‌سازد «تعلیمی» منظومه یک از مثنوی اقناعی غالباً و تخیل‌انگیز که است بلاواسطه‌یی یا مع‌الواسطه خطاب‌های بر مشتمل و می‌شود مطرح طریقت اهل قصص و امثال و حکم و حدیث و قرآن از آن، در هم اندیشه محتوای و دارد تکیه قیاسی حجت‌های بر بیشتر و است او و آرد شوق به حقیقت جستجوی برای را طالب سالک تا می‌کوشد گوینده مواد، این با و می‌گیرد قالب حکایات، و نماید. آماده است صوفی عارف روحانی سلوک هدف که معرفت مقام به نیل و نفس تزکیه جهت را


در که بیانی و تقریر با و تمثیلی قیاسات شیوه با که است صوفیانه تعلیمی این جا در مولانا کلام محتوای بدین گونه بعضی آن افراد که مخاطب جمع ادراک و فهم سطح در می‌گوید را آنچه تا می‌کوشد دارد نظر اغراء و اقناع به بیشتر آن و بی‌دعوی علماء تا عامی سوقه عقل حد از آنها ادراک و فهم اما معتقدند احتمالاً اکثر و مردّد جمعی منکر، احیاناً تمثیل طریق از را بحث غالباً چند هر و نگه دارد. ثابت و متعادل دارد نوسان و تفاوت مدعا پر نکته‌بین علما طالب ادب اندیشه و عالم ذهن گاه که می‌دارد، نگه متوسط مخاطب حوصله حد در تعبیر و لفظ لحاظ از حتی و قیاس و را خود شعور و توجه عادی، غیر اصطلاحات و الفاظ و بدیع افکار لحاظ از و وامی دارد تأمل به هم را نکته‌بین علم دهد. می‌نشان خویش مخاطبان حوزه در هم افراد گونه آن «حضور» به

است؛ منبری بلاغت شیوه‌های با تعلیم اهل خطابی قیاسات و خطابه از ترکیبی مثنوی، در وی بیان سبک پس تقریر در بیشتر سعی با اما تعلیمی هدف همان با و است بوده معمول عصر مذکران و وعاظ نزد که محتوایی همان با تعلیم. این طی در صوفیه آراء بر بیشتر تکیه با و عرفانی معانی

تا زند می‌موج آن جای جای در که را شاعرانه هیجان‌های و می‌شد نوشته نثر به مثنوی اگر شاید حقیقت در بلاغت کامل نمونه هست، آن در که رمزی حماسی جنبه از صرف نظر و ظاهر قالب لحاظ از نمی‌داشت، حد این توان می‌سعدی شیخ پنجگانه مجالس در هم حدی تا و مولانا خود سبعة مجالس در را آن نظیر که بود صوفیه منبری داد. نشان

متعالی اوج با عامه طبقات ادراک نازل سطح بین و می‌پیوندد هم به را هزل و جدّ حال عین در که کلام شیوه این طرز در هم و گفتار و فکر محتوای در هم که تنوعی سبب به می‌سازد، برقرار تعادل نوعی معرفت اهل خواص ادراک ایراد و تمثیلی حجت‌های تقریر به کند، می‌درک مستمع حال از آنچه اقتضای به را گوینده هست، آن ادای و تقریر می‌خواهد جا هر بیان تقریر طی در و کلام جرّار جرّ از متابعت با تا می‌دهد فرصت او به و وامی دارد امثال و قصص به مستمع ملال از اجتناب برای که هزلی و جدّ در و بپرد شاخی به شاخی از نماید، تداعی را تازه معانی کند، توقف

شطحیات چاشنی با وقتی شیوه این که پیداست کند. دنبال نیز را خویش تعلیمی هدف احوال همه در می آمیزد هم می بخشد. دیگر شوری و لطف را تعلیم و وعظ مجلس و می یابد خاصی جاذبه گردد، همراه آنها احوال نوادر و صوفیه

می شود، تأیید نیز مثنوی جای جای از و آید برمی مولانا نزدیکان روایات از که آن گونه مثنوی، نظم مجالس  هم مستمعان است. بوده محرم خاصان از محدود بسیار حوزه‌یی در وعظ مقوله همین از چیزی ظاهراً ساعت‌های احیاناً است، بوده خاص مریدان از معدود تعدادی شامل چلبی حسام‌الدین از غیر بی شک آنها جمع که اشتغال است می شده الهام مولانا بر شعر زبان به حال آن در آنچه کتابت و کلام استماع به مولانا حضور در طولانی خود تعلیم می خواهد که می دهد نشان استادی یا واعظ همچون را خود آنها، جمع حضور در نیز مولانا ورزیده‌اند. می عین در نگردد، هم کاملان ملال مایه دارد محروم را ناقصان آنکه بی و کند متعادل مستمعان اکثر فهم حد در را بر مشتمل که را خویش عرفانی تعلیم و نگهدارند نشاط و شوق در دایم را مستمعان خاطر هزل و جد امتزاج با حال، در است، خویش مبدء به بازگشت برای عارف جان شوق و شور تصویر و کمال، مدارج در روح سلوک احوال بیان نماید. عرضه شعر زبان با و شاعرانه بیان

بیشتر توفیق پرداخته‌اند صوفیانه تعلیمی شعر کردن نظم به وی از قبل که عطار و سنائی از شیوه این در وی اینکه اندیشه و فکر محتوای و دارد دیگر عمق او حال و شور حتی و افکار و معانی که روست آن از فقط نه است، یافته آنهاست نزد آنچه از وی در هم شاعرانه احساس شاید و می آید نظر به قوی‌تر عطارست و سنائی کلام در آنچه از او امثال از بیش وی منبری، بیان شیوه این با که روست آن از زیادی حد تا مخصوصاً بلکه می نماید، لطیف‌تر و جاندارتر و وعظ اهل هرگز ظاهراً می آید بر موجود شواهد و قرائن از که آنجا تا آنها که چرا است. داشته آشنائی سنائی و عطار هم آن از بعد گاه که حتی شاید و تبریز شمس به اتصال از قبل خودش فقط نه جلال‌الدین مولانا اما نبوده‌اند، تذکیر بوده‌اند. وعظ و تذکیر اهل نیز خطیبی حسین جدش و ولد بهاء پدرش بلکه است، می گفته مجلس


حفظ عین در را هزل و جد میان تلفیق و برهان و تمثیل بین جمع که منبری بلاغت رموز با آشنایی واقع، در می شده محسوب فکری و تربیتی سنتی باز دیر از مولانا خانواده در است، داشته اقتضا بیان متوسط سطح در تعادل عطار و سنائی امثال توفیق از بیش صوفیانه تعلیمی شعر زمینه در را او توفیق خانوادگی، سنت همین وجود البته است. بدون است، داشته طولانی سابقه مولانا خانواده در که تذکیر و وعظ به اشتغال پس نماید. تضمین است می توانسته محسوبست. مثنوی خاص بیان سبک این تکوین در عمده‌یی عامل شک

پدرش واقع در دارد. اشارت سابقه این به اوست، معارف و ملفوظات از قسمتی که فیه ما فیه در مولانا، خود تذکیر و وعظ داشت اشتغال صوفیانه مجاهدت و ریاضت به که آن رغم بر و العلمائی سلطان داعیه وجود با بهاء‌ولد ناخشنودی و بیم نیز حدی تا شاید و ولایت فقهاء و ائمه ناخرسندی او مجالس ازدحام و بود ساخته خویش حرفه را باشد. نبوده مربوط عوامل این به تنها بلخ از وی مهاجرت چند اگر است؛ می شده سبب را سلطانی عمال و حکام

قابل نقش آنها تحریک و ارشاد و عمومی افکار ایجاد در عامه، اقبال همین سبب به ایام این در وعاظ مجالس ادراک سطح و بیان شیوه تأثیر تحت بارزی طور به مذکران و وعاظ بیان سبک سبب، همین به و داشت ملاحظه‌یی نفوذ کسب و عوام جلب همین جز تذکیر و وعظ از هم مذکران و وعاظ این از تعدادی حقیقت، در می‌شد. واقع عامه نداشته‌اند. دیگر هدف عام، اذهان و افکار در اعتبار و

و مصنوع «سخنان می‌گوید آنها درباره رازی نجم که بودند واعظان این از کسانی مولانا، جوانی دوران همین در یاد داده تلفیق هم با ساخته تفسیر را آیات یا سُور بعضی، می‌گردند» جهان «در و دارند» زبان بر معنی بی و مسجع راست جواب و سؤال و برخوانند الحان به اشعار و گویند بسته هم بر مناجات «بعضی و کنند جاری بدان زبان و گیرند خوانند» فرو گرم عوام سر بر و (=ورزند) برزند باشد را فضالان که گوناگون تصنعات جنس «این و دهند» شرح کرده اندازند». می‌ضالت و بدعت در را خلق و می‌گردند جهان در که طایفه‌اند این بیشتر روزگار درین الجمله «فی و

نحوی به آنها خود با وقتی مخصوصاً را سالوس و متصنع مذکران این‌گونه هم عوام رؤساء و فقهاء که پیداست شریعت حدود از اعراض مقدمه آنها مجالس به را عامه توجه و نمی‌دیده‌اند مساعد نظر با نبوده‌اند مربوط یا منسوب بود صوفیه اقوال بر مبتنی آنها مجالس که را وعاظ از کسانی مخصوصاً جماعت این می‌کرده‌اند. تلقی آن حافظان از و مکرر ایام این در صوفیه طریقه رواج وجود با خوارزم، و خراسان در و می‌یافته‌اند خویش نقد و طعن دستاویز بیشتر حنابله و متشرعه قبل مدت‌ها از هم بغداد در که چنان می‌نموده‌اند تحریک آنها ضد بر را امراء و حکام فقهاء و ائمه می‌خوانده‌اند فاسده» معانی و فارغه «حکایات بر مشتمل معانی، همین خاطر به را ابن عباد و غزالی احمد مجالس (وفات الخریمی ابوالفتح و (۵۰۷) (وفات ابی‌العمامه ابوسعبدن وعظ در دارد نام سلف» «حکایات را آنچه نقل حتی و در می‌کرده‌اند عوام جلب در سعی به متهم غالباً را واعظان این‌گونه و نمی‌دیده‌اند قبول چشم به هرگز قدیم از ۵۱۴) می‌کند. توجیه آنها حق در را نسبت این نیز است بوده عوام سلیقه و فهم رعایت بر مبتنی که آنها بیان طرز حقیقت،

سبک عناصر ریشه تذکیرست، و وعظ حرفه به مولانا اشتغال از حاکی که گون گونه شواهد حال، هر در  طولانی سابقه با که منبری» «واعظ همچو از و می‌دهد. نشان منبری بلاغت شیوه همین در را وی بیان صوفیانه و عرفانی تعلیمی شعر وقتی که نیست بعید البته است، افتاده شاعری و شعر به تصوف و زهد و تذکیر و وعظ شیوه با مثنوی اسلوب بین که چشمگیری تشابه باشد. تذکیر و وعظ اهل کلام شیوه همین بر بیانش سبک می‌گوید، می‌سازد. توجیه قابل بارزی طور به مولانا مثنوی در را منبری بلاغت عناصر وجود هست، او سبعة مجالس بیان

و مثنوی عمق و سادگی بدون اما است، مثنوی آهنگ پیش طنین حدی تا مولانا سبعة مجالس این واقع، در منبر در آنچه با را مخاطب آن وسیله به تا می‌کند منبری را شعر مثنوی در مولانا آن. خاص هیجان و شور بدون عهد در آورد بیان به نمی‌توانست مثنوی جز منبری هیچ در آنچه از عمده‌یی قسمت اما دهد. آشنایی گفت نمی‌تواند همچنان مثنوی در مجالس، این بیان سبک معهدا، است. بوده نیافته راه او خاطر در شاید هنوز سبعة مجالس ایراد

مانندگی هم با جا همه آنها بیان طرز باز و هست هم مثنوی در مجالس این مطالب بعضی که آنست طرفه دارد دوام
طریقت. رنگ مثنوی در و قویترست شریعت رنگ مجالس در آنکه جز دارد؛